

زانکه محرو دست معبود آن
 آینه صدرا بنشد حد بدان
 عقل انجاسکت آید ماضل
 زانکه دل ما دست ما خود اوست
 تا آید نونو صور کا بید برو
 مر نماید بهجبا اندرو
 نقش و فشر علم را بگذر استند
 رایت عین البقین افر استند
 رفت فکر و روشنابی یافتند
 بجز زهر آشنایی بافتند
 مرک کرده سر حمد اندر دستند
 میکنند آن قوم بروی رخسند
 کس نباید بردل ایشان ظفر
 چون صدق گشتند ایشان کبر
 که چه بنحو و فقر را بگذر استند
 لبیک محو و فقر را برداشند
 بر نازند از عرش و کرسی خدا
 سکنان مقعد صدق خدا
 صدشان از عرش و کرسی خلا
 چو شان با عین داند خدا

در این کتاب
 از کتابخانه
 دانشگاه
 قریه
 ۱۳۵۷

Copyright © King Saud University